

درس چهارصد و ششم: صوت ۴۲۸

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (17)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث گذشته نسبت به رعایت احتیاط در علم اجمالی بنا بر مبنا و عدم رعایت احتیاط و اجرای برائت طبق فرمایش مرحوم اصفهانی مطلب به اینجا رسید که ایرادی که بر ایشان وارد می شود این است که دایره تکلیف در علم اجمالی بر قوام و وجود طرفین است.

تفاوت تکلیف در وجوب تعیینی با وجوب تخیری

نظر شارع به نفس الوجود و صرف الوجود در وجوب تخیری

نسبت به این مسئله عرض شد که احکام و تکالیف نسبت به موارد خود متفاوت اند؛ تکلیف در وجوب تعیینی با وجوب تخیری متفاوت است و در وجوب تخیری متعلق تکلیف عبارت از صرف الوجود است و شارع در وجوب تخیری به فاعل نظر ندارد بلکه به نفس الوجود و صرف الوجود نظر دارد مانند دفن اموات که متعلق تکلیف همان صرف الوجود است و مکلف به در اینجا شیء واحد است و آن عبارت از دفن میت است و در مقام تحقق این تکلیف هر فردی که قیام به آن امر کرد و صرف الوجود حاصل شد از بقیه ساقط است؛ نفر اول اگر قیام کرد از بقیه ساقط است نفر دهم اگر قیام کرد از بقیه ساقط است و هَلَمْ جَزَاءً.

عدم تعلق تکلیف در واجب تخیری به فاعل

بنابراین در واجب تخیری تکلیف متعلق به فاعل نیست بلکه تکلیف به امر خارج تعلق گرفته است یا مثلاً دفاع از اسلام و دفاع از حدود و کیان اسلام، این دفاع یک مسئله ای است که تکلیف به آن تعلق گرفته است یعنی به صرف الوجود تعلق گرفته است منتها برای فاعل شرائطی تعیین می شود که بالغ باشد، مریض نباشد، شیخ حرم نباشد، مرد باشد، زن نباشد و امثال ذلک، این مسئله دفاع است البته حالا آن مراتب بعد به جای خود محفوظ است ولی در دفاع از کیان اسلام تکلیف به صرف الوجود تعلق گرفته است و اگر یک عده ای آمدند و به این امر قیام کردند و غرض حاصل شد، دیگر از بقیه ساقط است. یا نسبت به شرائط اگر قرعه به نام این عده افتاد از بقیه ساقط است چون نفس آن دفاع بدون توجه به فاعل و مباشر دفاع منظور شارع است. یا اینکه در مورد نفی آن و در مورد سلب نظیر عدم حضور من باب مثال عدم حضور در یک جلسه و در یک مجلس نسبت به چند نفر که مجموع افراد حضورشان در مجلس منعی است و اگر یک نفر در جلسه حاضر نشد منظور شارع و منظور مولا حاصل می شود. بنابراین یک نفر که شرکت نکرد، تکلیف از بقیه ساقط است و بقیه می توانند شرکت کنند چون حضور جمعی در اینجا منهی برای مولا است نه اینکه حضور تک تک افراد فرد فرد افراد.

در اینجا مشخص است که مولا نظر به همان امر خارجی دارد متنها از باب اینکه موجد امر خارج و مکون امر خارج، شخص، هویتی جز مکلف نیست از این باب این به او تعلق می‌گیرد حتی اگر میتی اتوماتیک وار دفن بشود باز در اینجا تکلیف از بقیه ساقط است؛ یک دستگاهی باشد و میت را داخل آن بگذارند و آن دستگاه برد و [دفن کند]. چون آنچه که هست این نیست که در دفن میت مباشرت کنند - حالا نمازش را باید بخوانند و غسل را باید انجام بدهند - همین قدر که [داخل قبر] بگذارند و همین توارى تحت الارض متعلق تکلیف است. حالا چه بالغ و عاقل دفن کند و چه صبی دفن کند آن دیگر فرقی در اینجا ندارد یا ماشینی این میت را بردارد و درون قبر بگذارد و بعد هم قبر را بپوشاند، باز در اینجا تکلیف به خود اصل توارى میت تعلق گرفته است نه به فاعل مباشر، غیر از غسل که آن جنبه نیت در آنجا شرط است و نیت از وسائل ساخته نیست یا در صلات که دیگر نمی‌شود یک ماشینی درست کنند که نماز بخواند. در همین جا تکلیف حاصل می‌شود یا در دفاع از کیان اسلام به عنوان اینکه فاعل موجد این دفاع هست تکلیف به او تعلق می‌گیرد والا اگر یک امری بدون مباشرت افراد مقرر و حاصل بشود و این دفاع هم حاصل بشود اشکال ندارد و در اینجا تکلیف برداشته می‌شود و به شخص تعلق نمی‌گیرد.

این در صورتی است که واجب واجب تخییری باشد اما اگر واجب تعیینی باشد یعنی به شخص به عنوان **آن شخص** تعلق بگیرد، در اینجا باز می‌بینیم که تکالیف متفاوت است یعنی بعضی از تکالیف به خود فاعل **بما** **آن فاعل** تعلق می‌گیرد مانند صلات، صوم، حج و زکات و خمس بنا بر نقل و قولی نه بنا بر آن قول دیگر که آن شخص مباشر هست - باید در شخصی که دفع می‌کند قصد باشد - مانند سایر عبادات که خود شخص باید مباشرتاً انجام بدهد و این ارتباطی با مکلف دیگر ندارد، نماز بخواند یا نخواند ربطی به مکلف دیگر ندارد، در اینجا متعلق تکلیف عبارت از مکلف به که همان صلات است و مکلف، همان فاعل است و متعلق تکلیف عبارت از همان صلات است که آن با مکلف به واحد است. در بعضی از موارد نظر شارع حتی در وجوب تعیینی عبارت از آن متعلق تکلیف است و به آن تعلق می‌گیرد. هم در مورد اثبات و هم در مورد سلب، در هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.

من باب مثال وقتی که شارع می‌گوید که **لا تَشْرَب الخمر** معنایش این است که تک تک افراد **عند المواجهة و عند المقارنة مع الخمر** **يجب عليهم الكف** و این نسبت به تک تک افراد شمول پیدا می‌کند یعنی به تعداد تک تک افراد امر متکثر می‌شود. وقتی که خمر در خارج محقق است، بر تک تک افراد [واجب] است که از خمری که در خارج محقق است کف نفس کنند. حالا هنوز خمر در خارج محقق نشده است و در مقام انشاء و تنجز است و هنوز به مقام فعلیت نرسیده است، در مقام فعلیت باید خمر در خارج محقق باشد. اگر شخصی در بیابان و صحرائی که توقع خمر در آنجا نیست، این طور نیست که الآن خمر بر او حلال است بلکه

خمر در عالم تنجّز بر او حرام است منتها هنوز فعلیت ندارد و هنوز فعلیت پیدا نکرده است.

بنابراین آنچه که موجب فعلیت خمر است عبارت از خمر خارجی است، اینکه خمر خارجی تحقق پیدا بکند و این ملاک برای تعلق تکلیف است؛ همان طبیعت خمر در خارج تحقق پیدا کند. قبل از تحقق آن خمر خارجی یعنی عینیت، تکلیف در مقام تنجّز باقی می ماند و تکلیفی که در مقام تنجّز است موجب عقاب نیست و وقتی ملزم است که به فعلیت برسد نه اینکه در تنجّز باشد. وقتی که من مواجه با خمر شدم تکلیف برای من فعلیت پیدا می کند اما اگر الآن خمری در اروپا است، خب به من چه مربوط است؟! خمر در اروپا که برای من تنجّز و فعلیت ندارد. خمری که الآن در خیابان است [به من چه مربوط است؟!] البته در خیابان که خلاف اسلام است و خمر ندارد! حالا در منازل، البته در منازل که خمر وجود ندارد! مثلاً در ثلاثه است! در مملکت اسلام که خمر معنا ندارد! منظور ممالک کفر است! خمر در مرتبه تنجّز برای من حرام است ولی در مرتبه فعلیت که حرام نیست چون مواجهه و اقتران حاصل نشده است و عقل این تکلیف را لغو و عبث می شمارد که شارع مرا مکلف کرده است به کفّ نفس از خمری که در آفریقا است، تکلیف تکلیف عبث است.

بله اگر خمر در منزل و در اتاق حاصل شد، آن موقع تکلیف شارع به اجتناب تکلیف عبث نیست و آن موقع فعلیت پیدا می کند. تازه آن هم بنا بر اینکه بگذریم و میل و اراده پیدا بشود و شبهه مؤکد باشد، در آن مرتبه [فعلیت پیدا می کند]. حالا اگر کسی اصلاً بیزار است و از خمر نفور دارد، باز در اینجا می توانیم بگوییم که تکلیف به **اجتناب عن الخمر** برای او فعلیت ندارد. این مقدمه برای این مسئله و کلام مرحوم کمپانی بود.

قوام علم اجمالی به طرفین شبهه

حال صحبت در این است خمری که الآن اضطرار به آن تعلق گرفته است و علم اجمالی وجود خارجی خمر را محقق کرده است - و در این بحثی نیست که علم اجمالی وجود خارجی را محقق کرده است مانند وجود عینی غیر علم اجمالی - در یک هم چنین وضعیتی یا قبل از این وضعیت البته بحث راجع به این است که طرّو اضطرار قبل از تعلق علم است و اضطرار یکی از دو طرف علم اجمالی را از اوّل خارج می کند و از اوّل این در تحت علم اجمالی نیست یعنی از اول نهی شارع به این تعلق نگرفته است بلکه امر شارع تعلق گرفته است، حالا بالاتر از نهی، نه تنها شارع ساکت نیست بلکه اصلاً امر به شرب در اینجا هست و وقتی که امر به شرب در اینجا هست با توجه به تعلق امر چطور ممکن است که این فرد یکی از طرفین مقومّ خمریت در خارج باشد؟! چون علم اجمالی قوام به طرفین دارد و به یک طرف که نیست، یک طرف شبهه بدوی است و قبل از علم اجمالی شبهه بدوی است فرض کنید شبهه دارد که این خمر است یا نه؟! [اصل] براءت است و اصلاً علم اجمالی محقق نیست.

پس وقتی که امر شارع به شرب أحد الإنائین تعلق می گیرد، این امر شارع موجب خروج أحد الإنائین از

طرف علم اجمالی می‌شود و علم اجمالی که قائل به طرف واحد نیست، قائل به طرفین است و وقتی که قائل به طرفین شد بنابراین از اول طرّو اضطرار علم اجمالی منعقد نمی‌شود، سری نیست که شما بخواهید آن را بتراشید! علم اجمالی دیگر در کار نیست غیر از آن بحث و فرع قبلی است که اول علم اجمالی حکم را منجز می‌کند و بعد اضطرار می‌آید. علم اجمالی مثل همان نفس وقوع خارجی خمر است، فرض کنید که این خمر است، علم اجمالی این خمر خارجی را در ضمن طرفین محقق کرده است و بعد اضطرار می‌آید. در اینجا اضطرار اول آمده است، اول اضطرار می‌آید و بعد علم اجمالی می‌آید و آن را خارج می‌کند.

اشکالی که اولاًبلاول در این مسئله بر مرحوم کمپانی بار می‌شود و من هم قبلاً یک اشاره‌ای کردم این بود و برای این نکته بود - این مسئله دیگر به مبنای ما در بحث اضطرار کار ندارد، اصلاً بحث در مصداق کلی است و به این مسئله کار ندارد - که آیا تکالیف تعلق به نفس موضوع خارج دارند یا اینکه تکالیف به علم مکلف در خارج به خارج تعلق دارند؟! آیا تکلیف شارع بر اجتناب از خمر مقید به علم به عنوان جزء الموضوع یا تمام الموضوع است که اگر علم تعلق نگیرد، بر این موضوع خارجی تکلیف هم نیست؟! خب این علاوه بر اینکه خلاف ملاک و خلاف مناط در حرمت و مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است، این موجب دور است یعنی علم متعلق بر تکلیف است و تکلیف هم متعلق بر علم است یعنی بر موضوع خودش هست. یا اینکه تکلیف ارتباطی با علم مکلف ندارد و علم مکلف به عنوان شرط فعلیت تکلیف است یعنی تکلیف بر اجتناب از خمر تعلق گرفته است منتها این اجتناب از خمر در وقتی محقق است که مکلف عالم به خمریت بشود نه اینکه تکلیف به اجتناب از خمر در وقتی است که مکلف عالم باشد! یعنی اجتناب از خمر مقید به علم نیست چون در عالم ملاکات علم مکلف دخالت ندارد، آن در بعضی از موارد تکلیف است که نظر شارع بر علم تعلق گرفته است مانند اجتناب از خبایث مثلاً اجتناب از نجاست خبثیه و امثال ذلک که در آنجا علم به عنوان جزء الموضوع اخذ شده است. من باب مثال کسب طهارت مائیه متفرع بر علم است که اگر علم فاقد بود در اینجا نماز، نماز صحیح است، غیر از طهارت حدثیه که علم و جعل در شرطیت طهارت حدثیه دخالتی ندارند یا در مانعیت از صحت دخالتی ندارند.

اگر شما عالماً به طهارت حدثیه نماز خواندید و عالماً به رفع نجاست حدثیه نماز خواندید بعد مشخص شد که این علم شما جهل مرکب بوده است، در اینجا نماز باطل است. ولی در مورد نجاست خبثیه اگر عالماً به رفع نجاست خبثیه صلات انجام شد و بعد معلوم شد این جهل مرکب بوده است، نماز درست است. از اینجا استفاده می‌شود که شارع در اینجا علم به طهارت و نجاست را به عنوان جزء الموضوع در تعلق تکلیف اخذ کرده است اما در مورد خمر آیا شارع علم به خمریت را در خود تکلیف و در خود تحقق تنجز تکلیف جزء الموضوع می‌داند یا اینکه اصلاً او را جزء الموضوع نمی‌داند و شارع اصلاً به علمیت یا عدم علمیت نظر ندارد؟!

می‌گوید که **الْخَمْرُ حَرَامٌ**، بله وقتی این تکلیف برای شما فعلیت پیدا می‌کند که شما عالم باشید ولی قبل از تحقق علم، آن تکلیف به اجتناب از خمریت در هر حال آمده است. حالا صحبت در این است که در مورد علم اجمالی که **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ وَ إِمَّا هَذَا خَمْرٌ**، صرف نظر از اضطرار - فرض بر این است که اول اضطرار واقع شده است - آیا متعلق تکلیف برای نهی شارع حاصل است یا نه؟! حاصل است. چرا؟! چون در عالم خارج **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ وَ إِمَّا هَذَا**، به مکلف کاری نداریم و به علم مکلف کاری نداریم. **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ وَ إِمَّا هَذَا خَمْرٌ** آیا متعلق برای تکلیف شارع به اجتناب هست یا نیست؟! هست.

بنابراین تنجز تکلیف ولو با عدم علم اجمالی حاصل است **إِنَّمَا الْكَلَامُ** در فعلیت، فعلیت چه موقع حاصل می‌شود؟! وقتی علم اجمالی بیاید. ولی قبل از اینکه علم اجمالی بیاید موضوع برای آن تکلیف که عبارت است از **وُجُودُ الْخَمْرِ فِي أَحَدِ الْإِنَائِينَ؛ أَوْ وُجُودُ الْخَمْرِ خَارِجاً أَوْ وُجُودُ الْخَمْرِ فِي الْإِنَائِينَ أَوْ مُتَرَدِّدِينَ، وُجُودُ الْخَمْرِ فِي أَحَدِ الْإِنَائِينَ** آیا متعلق برای نهی شارع هست یا نیست؟! **اجْتَنِبْ عَنِ الْخَمْرِ** در اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟! حالا فرض کنید ما علم اجمالی نداریم ولی هنوز فعلیت پیدا نکردیم، چه موقع فعلیت پیدا می‌کند؟! وقتی که مکلف علم اجمالی پیدا کند، آن موقع فعلی می‌شود.

پس قبل از اینکه اضطرار بیاید، علم اجمالی نسبت به این دو منجز شده است. حالا اضطرار می‌آید، چه کار می‌کند؟! در اینجا یکی از این دوتا را واجب می‌کند. به آن امر منجزی که تعلق گرفته است در تنجزش که نمی‌تواند دخالت کند، آن در تنجز خودش باقی است. آن امری که می‌گوید که **اجْتَنِبْ عَنِ الْخَمْرِ**، آن **اجْتَنِبْ عَنِ الْخَمْرِ** به اضطرار چه ارتباطی دارد؟! اول **اجْتَنِبْ عَنِ الْخَمْرِ** آمده است و بعد آن وقت این علم اجمالی و بعد اضطرار نسبت به شرب یکی پیدا می‌شود. **اجْتَنِبْ عَنِ الْخَمْرِ** در مقام اضطرار خودش باقی می‌ماند و فعلیت پیدا نمی‌کند چون هنوز علم اجمالی نیامده است دقت کنید ما چطور یکی یکی مهره‌ها را می‌چینیم تا به آن نتیجه برسیم ...

تلمیذ: اینجا دور می‌شود.

استاد: مشخص است که از صبح ...

تلمیذ: علم اجمالی مترتب بر فعلیت است و فعلیت هم در موقعی حاصل می‌شود که علم اجمالی باشد و فعلیت هم مترتب بر علم اجمالی است!

استاد: علم اجمالی ارتباطی با فعلیت ندارد، به مکلف مربوط است ولو شخصی جاهل به احکام هم باشد وقتی بداند که **أَحَدُهُمَا خَمْرٌ**، علم اجمالی محقق شده است و مترتب بر فعلیت است و فعلیت، مقام تکلیف است و علم اجمالی متعلق به نفس شخص است.

بنابراین در علم اجمالی این شرط برای فعلیت است، اضطرار خروج أحد الطرفين از تعلق تکلیف به

فعلی است یعنی وقتی که اضطرار می آید، این اضطرار موجب می شود که أحد الطرفین و أحد الإنائین متعلق برای امر شارع قرار بگیرد. ولی آیا این اضطرار موجب - اینجا چیزی است که همه مقررین و اصولیین روی این نقطه دست گذاشتند - خروج أحد الطرفین از تحت علم اجمالی می شود؟! اگر این طور بشود بنابراین علم اجمالی هم منحل می شود.

وقتی شارع قبل از تعلق علم اجمالی می گوید که **إشرب هذا...**، تکلیف به اجتناب هیچ ارتباطی با علم اجمالی ندارد و این در مقام تنجز خودش باقی است، چه موقع فعلیت پیدا می کند؟! وقتی علم اجمالی به آن تعلق پیدا کند و هنوز هم که فعلیت ندارد. یک ساعت دیگر من علم اجمالی پیدا می کنم و الآن نسبت به اینها علم اجمالی ندارم و الآن اضطرار بأحدهما شامل حال من می شود و به مجرد اضطرار حکم شارع بر شرب این ماء تعلق می گیرد، آیا حکم شارع بر شرب ماء این را از تحت علم اجمالی خارج می کند یا نمی کند؟! همه می گویند که خارج می کند درحالی که خارج نمی کند! چرا؟! چون ربطی به علم اجمالی ندارد. شارع می گوید که این را شرب کن، آیا شرب این موجب می شود که علم اجمالی طاری لغو و باطل شود؟! می گوئیم که نشده است! شما بعد از یک ساعت تازه علم اجمالی پیدا می کنید که ای دادبیداد یکی از آنها خمر بوده است، نکند آنکه من خوردم خمر بوده باشد؟! چطور علم اجمالی حاصل شد؟!

پس حکم شارع به وجوب شرب این ماء باعث خروج أحد الإنائین از تحت علم اجمالی نیست بلکه برایش تکلیف جدایی است. همان طور که وجوب صلات ربطی به وجوب صوم ندارد و هرکدام به حال خودش است؛ وجوب صلات به جای خود و وجوب صوم هم به جای خود، شما که در روز ماه رمضان نماز می خوانید آیا موجب می شود بگوئید که خدایا من چون نماز خواندم دیگر روزه نمی گیرم؟! می گوید که نماز به جای خود و روزه هم به جای خود! به خاطر نماز ثواب می گیری و به خاطر روزه نگرفته دوتا پس گردنی هم به تو می زنیم! هرکدام به جای خود. یا فرض کنید بگوئید که خدایا من در ماه رمضان این قدر عطش و جوع و اینها بر من غلبه کرده است که دیگر نماز عصر را برای چه بخوانم؟! [خدا می گوید که] بسیار خوب چون روزه گرفتی به تو ثواب می دهیم و چون نماز ظهر و عصر را نخواندی عقابت می کنیم، هرکدام به جای خود! حکم وجوب شرب دواء چه ربطی به علم اجمالی دارد؟! چرا باعث خروج أحد الطرفین از تحت علم اجمالی بشود؟!

علم اجمالی به جای خودش محفوظ است و فعلاً موجب تنجز تکلیف است، هنوز به فعلیت نرسیده است. حکم شارع بر وجوب به أحدهما تعلق می گیرد و اصلاً کاری به مبنای ما ندارد. اصلاً به اصل قضیه اشکال هست و اصلاً قوم در فهم اصل علم اجمالی دچار اشکال شدند که حکم شارع که بر وجوب شرب آمد است، هیچ تصرفی در علم اجمالی نمی کند و فقط شارع گفته است که این را بخور و ما گفتیم که حالا ما این

را می‌خوریم و علم اجمالی منجز هم در جای خودش محفوظ است و یک ساعت بعد، آن فعلیت پیدا می‌کند، خب چرا اضطرار باید موجب عدم احتیاط بشود؟! یک ساعت بعد می‌فهمم که یا اینکه من خوردم خمر بود یا اینکه در جلوی من است، وقتی که علم اجمالی فعلیت پیدا کرد خب من باید از این یکی اجتناب کنم. علم اجمالی الآن فعلیت پیدا کرده است و قبلاً اضطرار بود و فعلیت پیدا نکرده بود، الآن علم اجمالی فعلیت پیدا می‌کند. این اشکال اول بود که اشکال مهمی نسبت به مسئله است.

تلمیذ: این اضطرار اصلاً معنا ندارد.

استاد: اضطرار اصلاً به علم اجمالی کاری ندارد.

تلمیذ: وقتی هنوز برای مکلف علم اجمالی نیامده است، عنوان اضطرار معنا ندارد و من مکلف اصلاً نمی‌دانم که **هذا خمرٌ** یا **هذا خمرٌ**.

استاد: اضطرار به معنای الزام در فعل است، الزام در فعل به علم اجمالی کاری ندارد.

تلمیذ: وقتی که من نمی‌دانم که **هذا خمرٌ** یا **هذا خمرٌ** چه الزامی؟!

استاد: مثلاً همین جناب بزرگوار کلیه‌اش خراب است و روز ماه رمضان است و فرض بر این است که یکی خمر است نه اینکه ایشان آورده است، حالا در منزل ایشان پیدا می‌شود و کاری به این نداریم که ایشان یا کسی دیگر آورده است! طیب به ایشان گفته است که شما رأس ساعت پنج برای کلیه‌تان باید یک لیوان آب بخورید و این اصلاً به علم اجمالی کاری ندارد، رأس ساعت پنج می‌شود و ایشان یک لیوان آب در وسط اتاقش می‌بیند و می‌گوید که عجب لابد اهل بیت ما این لیوان آب را در اینجا گذاشته است که من بخورم! ایشان اضطرار به این پیدا می‌کند و معنای اضطرار به الزام این است که انسان ملزم به یک شیء است. حالا مجبور است این یک لیوان آب را بخورد یعنی شارع حکم کرده است و فرض بر این است که غیر از این لیوان آب هم در منزل نیست و همین یک لیوان آب معدنی است همین که این را می‌خورد می‌بیند عجب یکی از این لیوان‌ها خمر بوده است! حالا اهل بیت اشتباه آورده است یا اینکه کسی این را در اینجا گذاشته است، حالا که اضطرار دفع شده است تکلیف چیست؟! حالا می‌تواند نخورد. آن وقت مکلف بود و حالا اضطرار است نه اینکه یک حکم قلمبه و سلمبه‌ای بیاید! نه، طیب حکم به شرب این می‌کند و معنای همین اضطرار است و موجب می‌شود که از تحت علم اجمالی خارج شود.

صحبت ما در این است و اشکال ما به مرحوم کمپانی نیست، اشکال به اصل قوم برمی‌گردد که اضطراری که این همه در کتب نوشته‌اند که موجب خروج أحد الطرفين از علم اجمالی است، این اصلاً مطلب کشکی است و اصلاً جایگاهی ندارد چون اضطرار به علم اجمالی کاری ندارد، اضطرار یک تکلیف جدایی منحا‌ز و جدای از تنجز تکلیف در عالم تنجز است نسبت به علم اجمالی. مثل وجوب صوم و روزه، این به آن چه ربطی

دارد؟ ربطی به همدیگر ندارند؛ آن وجوب کفّ نفس در حرمت شرب خمر در عالم تنجّز به جای خود و این وجوب أحد الطرفین هم به جای خود، اما إن شاء الله اشکال دیگر و اشکالی که مرحوم اصفهانی و قوم می توانند بر ما وارد کنند را جلسه بعد بیان می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد